

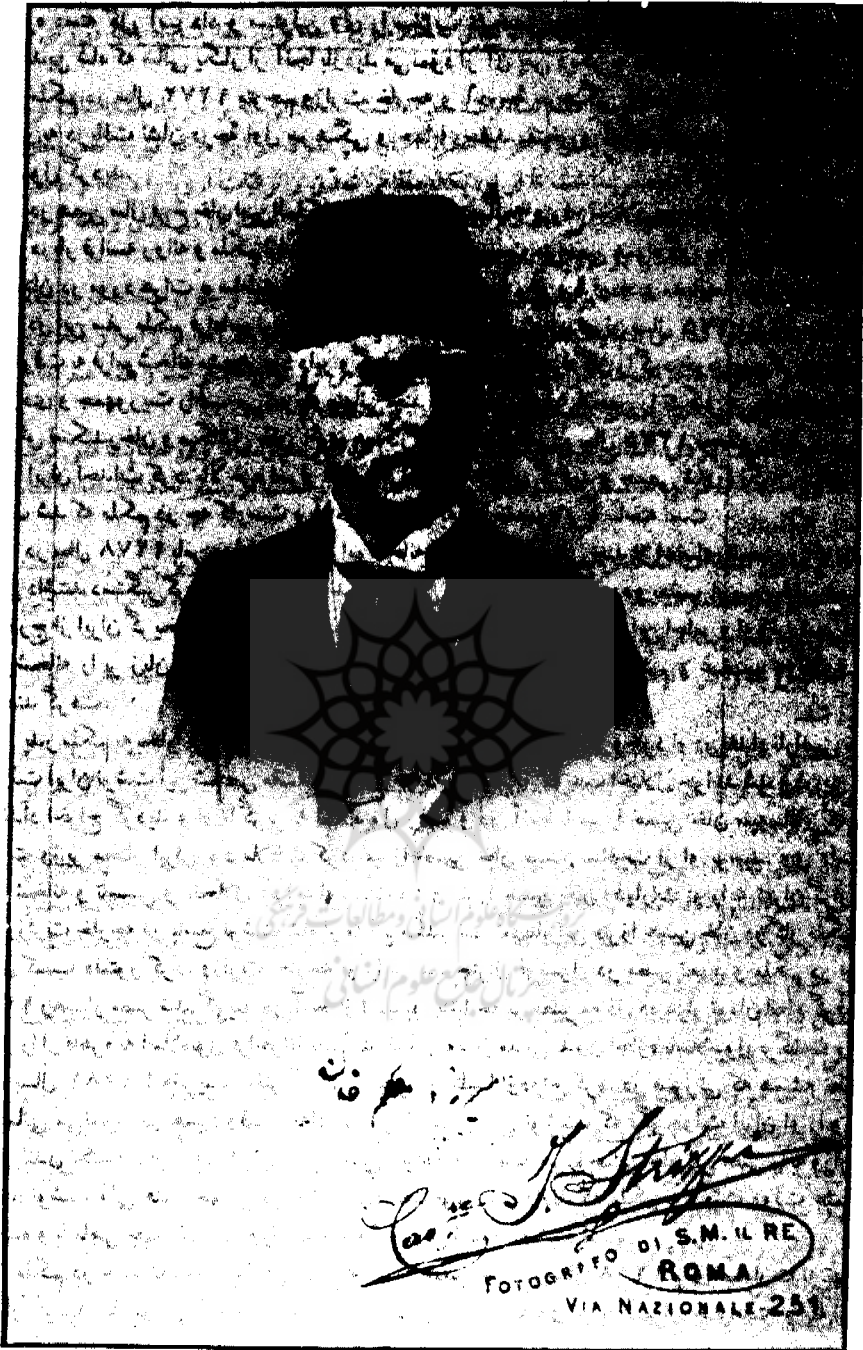
احمد سهیلی خوانساری

نامهٔ ملکم خان به میرزا حسین خان سپهسالار*

در سال ۱۲۵۹ هجری قمری طفلی ده ساله برای تحصیل علم و دانش روانهٔ پاریس شد و باهوش و استعدادی که داشت پس از هشت سال در فلسفه و حکمت طبیعی و مهندسی فارغ التحصیل شد. اواخر سال ۱۲۶۷ بایران بازگشت، یعنی زمان صدارت میرزا تقی خان امیر و مترجم دولت و سال بعد که دارالفنون افتتاح شد در آنجا معلم زبان و مترجم معلمین اطریشی گردید.

این جوان ملکم نام داشت و بسال ۱۲۴۹ در اصفهان ولادت یافته بود. پدر ملکم میرزا یعقوب خان از ارامنهٔ جلفای اصفهان و ظاهراً مسلمان جدید - الاسلام و در خدمت سفارت روس به مترجمی اشتغال داشت، ولی چنانکه بعضی از نویسندگان نوشته‌اند برای انگلستان جاسوسی می‌کرد. ملکم پیش از آنکه به پاریس رود فارسی را خوب آموخته و با آداب اسلامی آشنایی داشت و چون فرنگ رفته بود در اجتماع آنروز خوش می‌درخشید. در دارالفنون برای روشن کردن افکار شاگردان جوان در راه آزادی و برقراری قانون کوشش

* این نامه که از ملکم است آقای سهیلی خوانساری فرستاده بودند که به کوشش آقای محمدرسول دریاگشت امتناخ شده و با سرگذشت ملکم چاپ می‌شود. فرصتی است برای اینکه پژوهندگان با سندی دیگر به تجسس در احوال او بپردازند. کاش آقای سهیلی خوانساری محل نگاه‌داری سند را نوشته بودند و دربارهٔ تاریخ نگارش گزارش تفضیلی داده بودند. ظاهراً مربوط به سال ۱۲۸۹ قمری است (۱۱).



[Signature]
FOTOGRAFICO DI S.M. IL RE
ROMA
VIA NAZIONALE 251

فراوان می‌کرد، هرچند این سعی با اصول و روش محیط سازگار نبود و بقول مخیرالسلطنه هدایت بالاخره دسته گل آب داد و مسئولین وی را مخرب تشخیص داده، از دارالفنون بیرون کردند و ناصرالدین شاه که سالی یکبار از آنجا بازدید می‌نمود از آن پس دیگر به دارالفنون نرفت. ملکم در سال ۱۲۷۲ مترجم وزارت خارجه و با درجه سرهنگی آتامازور و مترجم مخصوص شده و به دریافت نشان درجه اول سرهنگی و حمایل سفید مفتخر و آنگاه مأمور سفارتخانه ایران در اسلامبول گردید.

در همین سال فرخ خان امین‌الملک با هیأتی برای مصالحه و رفع اختلاف و عقد معاهده با انگلستان مأمور دربار فرانسه روانه و ملکم از اسلامبول با این هیأت بسمت مترجمی همراه گردید و اختلاف ایران و انگلستان در مورد هرات بوساطت ناپلئون سیم پادشاه فرانسه رفع و قرارداد و مصالحه جدید بسته شد. در این سفر ملکم فراماسونر و بعد از آنکه بایران بازگشت در تهران بسال ۱۲۷۵ فراماسون را که در آنوقت به فراموشخانه مشهور بود دایر و گروهی از اعیان و شاهزادگان را گرد خود جمع کرد و همه را به آزادی و جمهوریت راغب می‌نمود و پنهانی چند سال جلسات این انجمن را تشکیل می‌داد و پدر و دو برادرش اسکندرخان و میکائیل خان با وی همکاری داشتند و هم در سال ۱۲۷۵ نخستین خط تلگراف را در ایران احداث کرد. بالاخره اسرار اساس فراموشخانه فاش گردید و جمعی شاه را نگران ساختند و کشف شد که ملکم در چه کارست و فراموشخانه را به چه مقصود برپا ساخته است

در سال ۱۲۷۸ بامر دولت بساط فراموشخانه برچیده شد و تنی چند از اعضای انجمن را که نام و نشانی داشتند دستگیر کرده بزندان افکندند و گروهی را به بغداد تبعید کرده و بعضی از بیم مخفی شده و یا بخارج از ایران گریختند و در روزنامه دولتی نوشته شد که هرگاه بعد از این اجامر و اوباش شهر لفظ فراموشخانه را بر زبان جاری کنند و پیرامون این مزخرفات گردند مورد خشم و غضب دولت قرار خواهند گرفت.

پدر ملکم به بخارا فرار کرد و ملکم به بغداد تبعید شد. باب عالی از وجود او در بغداد ناراضی بود. به دولت ایران نوشت این شخص مفسد است و وجودش در عراق موجب اختلال خواهد شد و ذری آن از بغداد اخراج گردید و او ناگزیر به اسلامبول رفت و در آنجا با میرزا حسین خان سپهسالار که در آنوقت وزیر مختار ایران بود ملاقات کرد. میرزا حسین خان سبب مسافرت از او پرسید. وی داستان فراموشخانه و تأسیس و انحلال آنرا بشاه نسبت داد و میرزا حسین خان اظهارات او را به تهران گزارش داد. وزارت خارجه در پاسخ نوشت شاه از ملکم مگدر نیست، بنابراین میرزا حسین خان در کار ملکم از تهران کسب دستور کرد. وزارت خارجه او را بسمت جنرال قونسول در مصر تعیین و ملکم در سال ۱۲۸۰ رهسپار مصر شد. گویند در آنجا از اسمعیل پاشا خدیو مصر معادل ده هزار تومان انعام گرفت، لذا او را از قاهره به اسلامبول فراخواندند.^۱ بنا بقولی بعد از مدتی بدون اجازه با اسلامبول برگشت و در آنجا بسال ۱۲۸۱ با هانریت دختر آراکل ارمنی در کلیسا ازدواج کرد. در صورتی که همیشه تظاهر بمسلمانی می‌نمود. در همین وقت نامه‌ای به میرزا حسین خان نوشت، که اگر دولت ایران او را وزیر مختار لندن نکند اسرار دولت ایران را به عثمانی خواهد فروخت. میرزا حسین خان این معنی را به وزارت خارجه نوشت ولی هنوز جوابی دریافت نکرد. بعد بوی خبر دادند که ملکم به تبعیت دولت عثمانی درآمده و با ماهی چهل لیره در وزارت خارجه عثمانی استخدام شده است.

ملکم در خدمت دولت عثمانی بود که میرزا حسین خان در سال ۱۲۸۸ برای صدارت به تهران احضار گردید. با سوابقی که میرزا حسین خان با ملکم داشت وی را به تهران خواسته و با لقب

۱- فاضل ارجمند آقای دکتر آدمیت نوشته است باین مأموریت نرفت. اگر چنین باشد دریافت ده هزار تومان هم حقیقت

ناظم‌الملکی او را مستشار صدارت کرده و برایش نشان تمثال همایون از شاه گرفت. میرزا یعقوب خان چون اوضاع را چنین دید و پسر را در این مقام، از بخارا به اسلامبول آمده و در سفارت راه یافته در رتق و فتق امور سفارت دخیل شد.

ملکم بتوسط میرزا حسین خان در مقام صدارت سعی داشت مشکلاتی که بر سر راه اصلاحات بود از میان بردارد، ولی این کار با اوضاع زمان و خزانه خالی آسان نمی‌نمود. در این موقع میرزا حسین خان شاه را برای مسافرت اروپا آماده می‌ساخت تا از نزدیک مظاهر تمدن و ترقیات اروپا را دیده و حاضر بقبول اصلاحات در مملکت شود. در این هنگام ملکم را با سمت وزیر مختاری در لندن روانه اروپا ساخت تا مقدمات پذیرایی شاه را در اروپا فراهم سازد.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ برای نخستین بار رهسپار فرنگستان شد و چون سخت در مضیقه مالی بود از هر پیشنهاد و انگذاری امتیاز استقبال می‌کرد. بنابراین در لندن امتیاز راه آهن و تراموا و بانک و استخراج معادن و خطوط تلگراف در سراسر ایران به بارون ژولیوس روتیر واگذار شد و همه همراهان شاه در قبال واگذاری این امتیازات از پیشکشهایی برخوردار شدند.

روتیر چون اصلاً یهودی آلمانی بود، دولت انگلستان در اخذ این امتیازات از وی حمایت نمی‌کرد. به همین سبب وی نتیجه مطلوبی عایدش نشد، فقط پس از چند سال توانست از امتیاز بانک استفاده کند آنهم بنامیل انگلستان.

واگذاری این امتیازات انعکاس بدی در ایران بار آورد و چنان شد که شاه ناگزیر پس از بازگشت میرزا حسین خان را از صدارت معزول و بجای میرزا سعیدخان به وزارت خارجه منصوب ساخت، ولی ملکم همچنان در مأموریت اروپا باقی ماند و بیشتر در لندن اقامت داشت.

این انعکاس بد را در آنوقت بیشتر بحرئیک روسها می‌دانستند و از این راه خسارات مالی فراوان بایران وارد شد.

میرزا حسین خان که در صدارت همیشه اسباب آرتقاء و مرتبه و مقام ملکم بود، وقتی که از صدارت معزول گردید علت عزل خود را طرفداری از ملکم و پیروی از عقاید او دانسته و از آن پس دیگر از او طرفداری نمی‌کرد.

شاه در سال ۱۲۹۵ برای دومین بار عازم سفر فرنگستان شد، لکن ملکم نتوانست انگلستان را برای پذیرایی ناصرالدین شاه آماده ساخته و از وی دعوت رسمی بعمل آورد، ولی بسمت وکالت مختار مامور کنگره برلن گردید و در این کنگره بود که اسباب تخلیه قطور را از تصرف عثمانی فراهم ساخت و پادشاه این حسن خدمت از وزیر مختاری بسفارت کبری و لقب پرنسیسی مفتخر شد.

در سال ۱۲۹۸ میرزا حسین خان سپهسالار در فرمانفرمایی خراسان و سیستان و نیابت تولیت آستان قدس وفات یافت.

در صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک، مخالفان ملکم سعی داشتند اسباب عزل او را فراهم آورند. ملکم دریافت بسال ۱۲۹۹ به تهران آمد، وقتی تهران رسید که مستوفی جهان را بدرود گفته بود. سوم رجب ۱۳۰۴ و مورد عنایت شاه قرار گرفت و در اینوقت بود که روزنامه شرف شرح حال و خدمات او را بتفصیل باتصویر وی انتشار داد.

ملکم در این زمان علاوه بر سفارت انگلستان، سفارت آلمان و هلند را گرفته، ملقب به ناظم‌الدوله شد. دوم ربیع الاول ۱۳۰۴ روانه اروپا گردید و هنگام مسافرت پدر خود را که بیمار در اسلامبول می‌زیست عیادت کرد و چون او در همین احوال وفات یافت، وی را بخاک سپرده به لندن رفت.

در سال ۱۳۰۶ ناصرالدین شاه برای سومین بار بفرنگستان رفت، انگلستان از شاه پذیرایی باشکوهی بعمل آورد. در این سفر صدراعظم میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان با شاه بود و او باطنایا

ملکم مناسبات خوبی نداشت، بهمین جهت پس از مراجعت سعی در براندازی ملکم داشت و توفیق هم داشت.

وقتی که شاه در انگلستان بود ملکم درخواست واگذاری امتیاز لاطاری را از شاه نمود و چنانکه استاد محیط طباطبایی در مقدمه مجموعه رسایل وی نگاشته است (هزار لیره طلا پیشکش کرده فرمان امتیاز را گرفت از قرار معلوم امین السلطان هم انتظار تقدیمی داشته و چون منظور او برآورده نشد وقتی به ایران بازگشت فتوایی از علما و فقها دایر به حرمت عمل لاطار و قمار بودن آن را گرفت وشاه را با لطایف الحیل وادار به لغو امتیاز لاطاری کرد). تلگرافی برای لغو امتیاز لاطاری به ملکم زدند و او قبل از ثبت در دفتر سفارت امتیاز را به چهل هزار لیره به یک شرکت انگلیسی فروخت و پس از انجام این عمل در جواب تلگراف اظهار تأسف کرد که پیش از وصول تلگراف امتیاز به بوزیک دوکار داوال نامی واگذار شده و او تشکیل کمپانی داده وارد عمل شده و پس از آنکه امتیاز لغو شد بوزیک دوکار داوال از ملکم چهل هزار لیره خود را مطالبه کرد و او استنکاف ورزید و چون پس از مکاتبات ملکم حاضر نشد لیره دریافتی را مسترد دارد، بعد از شانزده سال وزیر مخاری و سفارت در اروپا روز سوم ربیع الثانی سال ۱۳۰۷ او را معزول و از تمام القاب محروم کردند و کمپانی بوزیک دوکار داوال هم بر علیه وی به دادگاه عرضحال داده و او را محکوم بیرداخت چهل هزار لیره دریافتی نمود و ملکم مدعی افلاس شد. اعتمادالسلطنه در خاطرات خود نوشته است «امروز امین السلطان تعزیتی بمن کرد و سر سلامتی از عزل میرزا ملکم خان بمن داد، اگرچه میرزا ملکم خان استاد من بود و بدو تحصیل فرانسه را پیش او نمودم، لیکن مدتها بود که من از پولیتیک او اعتذار جسته بودم و اعتقاد باو نداشتم. از آنجایی که مرد قابلی و فاضلی است در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد، این تعزیت وزیر اعظم باید بتمام ایران باشد نه بمن و هنوز تقصیر این معزول مجهول است».

میکائیل خان برادر کوچک که از سال ۱۲۹۲ تا سال ۱۳۰۰ هجری قمری نایب سفارت در لندن بود و برادر بزرگ اسکندر خان ملقب به ناظم الممالک که از شاگردان سال اول دارالفنون و پس از تحصیل کارمند دولت گردید و در سال ۱۲۹۰ هنگام وزیر مختاری ملکم در لندن بسال ۱۳۰۴ با درجه سرتیپی نایب دوم سفارت در لندن شده بودند با ملکم بتهران احضار گردیدند. ملکم سرباز زد ولی دو برادر اطاعت کرده بتهران آمده منتظر خدمت شدند و تا زنده بودند بآنان کاری داده نشد. ملکم بعد از عزل و هتک حیثیت سیاسی در لندن با انتشار روزنامه قانون شروع به ناسزاگویی و دشنام نویسی کرد و مقالات روزنامه قانون سراسر فحش بامناء دولت ایران و بالاخص میرزا علی اصغر خان صدراعظم بود، زیرا عزل خود را در اثر دشمنی وی می دانست و این روزنامه را برای اکثر اعیان و بزرگان بایران می فرستاد. پس از وصول چند شماره برحسب دستور شاه در روزنامه رسمی مقالاتی در مذمت ملکم نوشته شد و ست سانسور کرد، نمی گذاشت این روزنامه به دست کسی برسد.

در سال ۱۳۰۷ که سید جمال الدین اسدآبادی با فصاحت از ایران اخراج شد به لندن رفت و به ملکم وارد شد و بعد مجله عروة الوثقی را منتشر ساخت. متفقاً بایران دشنام می دادند و این روزنامه ها را بایران می فرستادند. پست نمی گذاشت بدست کسی برسد و در روزنامه های اطلاع و ایران خواندن این دو روزنامه سخت ممنوع اعلام شد و میکائیل خان و اسکندر خان را گرفته تبعید کردند. ملکم در لندن چون تحت تعقیب بوزیک کارداوال قرار گرفت پاریس رفت.

ناصرالدین شاه کشته و مظفرالدین شاه پادشاه شده بود. مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۷ رهسپار اروپا گردید و ملکم بمغضوب را در پاریس دید، او را مورد مهر قرار داده بسمت وزیر مختاری به ایتالیا مأمور ساخت و در همین ملاقات ملکم برای پسر خود فریدون لقب پرنسیسی از شاه گرفت. ملکم تا پایان عمر مظفرالدین شاه (۱۳۲۴) در این سمت بود تا در سال ۱۳۲۶ پس از هفتاد و

هفت سال عمر بنا بقول خان ملک ساسانی در سیاستگران قاجاریه در شهر لوزان سویس وفات یافت و بر حسب وصیت او را بشهر برن برده سوختند، ولی ناظم الاسلام در کتاب بیداری ایرانیان نوشته: در رم پس از آنکه وصیت نمود که مرا بر حسب آئین مسلمانی کفن و دفن کنید بدروود زندگانی گفت. ملک از نخستین کسانی است که برای تغییر خط فارسی تلاش می کرد و گلستانی بخط ابداعی خود چاپ کرده است. وی زمانی که برای تحصیل به پاریس رفته بود چشم بندی و حقه بازی آموخته و هرگاه بایران می آمد در مجالس و حضور شاه بدان کارها اسباب شهرت خود را فراهم ساخته بود.

ملکم از همسر خود هانریت دارای سه فرزند شد یک پسر و دو دختر بود. فریدون کتابی ترجمه و تألیف کرده بنام تاریخ گزیده راجع به تاریخ پیدایش مشروطه انگلستان تا اعدام شارل اول که در پاریس بسال ۱۳۲۷ چاپ و انتشار یافته است.

راجع به ملک و شخصیت وی بسیار اظهار عقیده و مقاله نوشته شده. از میان آنها قسمتی از شرحی که احتشام السلطنه در خاطرات خود نگاشته چون درخور خواندن است در اینجا بنقل آن می پردازم.

* * *

نوشته احتشام السلطنه

آنچه از احوال ملک خان شخصاً اطلاع دارم اینست که او علی التحقیق استحقاق شهرت و معروفیتی را که در ایران تحصیل کرده بود نداشت. آنچه از او در ظرف چند سال همقطاری دیده ام اینست که خیلی شهرت پرست و شارلاتان بود. علوم و اطلاعاتش خیلی سطحی و به هیچ مکتبی داخل نگردیده و از هیچ مکتبی خارج نشده بود. وقتی اسم ملک خان در ایران شهرت یافت که مردم ایران علی الخصوص کسانی که از پایتخت دورتر بودند از اوضاع فرنگ و ترقیات و تمدن جدید که نصیب ممالک آن قاره شده بود خبری نداشتند و هر اظهار اطلاع مختصری برای آنها خیلی اهمیت داشت. هنر ملک خان این بود که شهرتی را که پنجاه سال قبل از مشروطیت با دایر کردن بساط تردستی و چشم بندی و راه انداختن مجمع فراماسون و رخنه و نفوذ در میان جمعی از رجال و طبقات مختلف مردم آنروز بدست آورده بود، علیرغم سیه کاریهایی که لاطاری بالا آورد و کلاه برداری از یک کمیانی انگلیسی و محاکمه و محکومیت او در محاکم لندن و اخراج با بدنامی و بی آبرویی از انگلیس، معذالک ملک با استفاده از ضعف و زبونی مظفرالدین شاه و فساد و تباهی رجال دربار و دولت و جهل و بی اطلاعی مردم بکمک وقاحت و پرویی ذاتی آن شهرت و معروفیت اولیه را همچنان در ایران حفظ نمود و حتی در طی این مدت نسبتاً طولانی اشتهار کاذب خود را بسط و توسعه هم داد و این شانس توأم با هنرمندی و موفقیت نیز در سایه جهل و عدم آگاهی مردم ایران از دنیای خارج نصیب او گردید.

از خصوصیات ملک یکی هم این بود که کلمات و شعارهای کوتاه ذکر می کرد و هر شخصی را که اول مرتبه با او روبرو می شد در مقابل سؤالات بی در پی و متنوع قرار می داد و بهیچ وجه فرصت و مجال اینکه مخاطبش ستوالی بکند نمی داد و سپس شروع به تعریف و تملق از او می نمود. مثلاً فلان جوان ایرانی که به اروپا وارد می شد و با هزار اشتیاق به خدمت ملک خان می رسید و آنطور که در ایران جسته و گریخته از این و آن شنیده بود ملک را مصلح کبیر و عقل کل و مرشد کامل و منبع لایزال علوم و فنون و مروج و راهنمای تمدن و ترقی فرض می کرد. چون با ملک روبرو می شد و به سؤالات پیش پا افتاده و دسته شده او جواب می گفت، بلافاصله ملک با قیافه حیرت زده و متعجب باو می گفت عجب من تصور می کردم ایران بهمان حالتی که من دیده ام باقی مانده است و حال خوشوقتم که می بینم شما باین جوانی اطلاعاتی دارید که من لذت بردم و تعجب می کنم که از کجا اینقدر معلومات کسب کرده اید و باز مجدداً

چند لحظه بحالت تعجب او را نگاه می‌کرد و ساکت می‌ماند، سپس می‌گفت آقا من باید شما را جانشین خود قرار دهم و اینهمه استعداد و هوش را تربیت کنم و از وجود شما زمامدار لایقی برای مملکت بسازم. این صحنه را مکرر از ملکم خان دیدم. ابتدا خیلی از این گفتار و رفتار متالم و متأثر می‌شدم که چه احتیاجی باینقدر زبان بازی و کتمان حقیقت دارد و چرا اینگونه مردم ساده لوحی را که بملاقات او می‌آیند منحرف می‌کند و ایشان را دربارهٔ خودشان باشتباه می‌اندازد که در دل بگویند ای عجب این منم طاووس علین شده، اما بعداً فهمیدم که ملکم با اجرای همین صحنه چند دقیقه‌ای که بدون استثناء و یا مختصر تغییراتی در سؤال و جوابهایی که با تفسیر وضع و شخصیت ایرانیانی که بملاقاتش می‌آیند می‌دهد. در طول پنجاه شصت سال تمام ایرانیانی را که گذارشان بفرنگستان افتاده اسیر و مسحور خویش ساخته و جملهٔ آن اشخاص پس از بازگشت به ایران مبشر و مبلغ شخصیت کاذب و موهوم ملکم در هر محفل و مجلسی شده‌اند و بدین طریق و با کمک چند صفحه رسالات بی سر و ته و مشحون از عبارت پردازی و انتشار مخفیانهٔ روزنامهٔ قانون ملکم برای مردم ایران بشکل قهرمان ملی یا بت بزرگ درآمده است. ملکم خان عادت داشت در هر مجلس و محفل که وارد می‌شد چون چشمش بیک یا چند تن از مردم ایران می‌افتاد از شئون علمی و معجزات شخصی خود گزاره گویی نماید و بدون اینکه در هیچ مسئله‌ای راه حل و طریق اصلاح را بگوید به عیب جویی از همه کس می‌پرداخت و از خرابی مملکت و رفتار دولت داد سخن می‌داد.

* * *

این بود شرحی که احتشام السلطنه راجع به ملکم نگاشته بود، ولی این مردار منی بی‌ملیت و مظاهر به مسلمانی خائن یا خادم از هوش و ذکاوت و نبوغی برخوردار بود که قابل تحسین و آنچه نوشته جهت بیداری اولیاء امور و مردم و اصلاح مملکت در آن عهد است. اما در استخدام دولت عثمانی اسناد دولت ایران را وسیلهٔ تهدید قرار دادن نامی جز خیانت ندارد. در سمت وزیر مختاری عقد قراردادهای ننگین و خواستن امتیازات سراسر بسود بیگانه اگر خیانت نیست پس چیست؟ شاید بعضی محیط و مکتب روز را دلیل گرایش او بفساد اخلاق و رشوه‌خواری و پول دوستی و جاه طلبی بدانند، ولی به آنان باید گفت مگر امیر نظام‌ها و مشیرالدوله‌ها از این محیط دور بوده‌اند؟ چگونه آنان نیکام زیستند و از خود جز نیکامی بجای نگذاشتند.

چنانکه می‌دانیم میرزا حسین خان پس از عزل از صدارت در سال ۱۲۹۰ به وزارت خارجه منصوب گردید. این نامه که بیشتر به رساله‌ای می‌ماند ظاهراً در موقع وزارت خارجهٔ میرزا حسین خان بوی نوشته و مانند اکثر نوشته‌جات ملکم ضمن گزارش کنایاتی برای اصلاح امور خراب مملکت و پریشانی اوضاع و دستگاه و استقرار قانون و برانداختن اساس ظلم و جور و استبداد در تشکیلات دولتی است. اعطای امتیاز راه آهن حضرت عبدالعظیم که در این نامه از آن یاد شده ابتدا شیخ محسن خان معین‌الملک وزیر مختار ایران در لندن عنوان و بعد اقبال الملک کاردار سفارت تعقیب و بالاخره ملکم با تأسیس بانک و استخراج معادن این امتیاز را برای رویتر اخذ و پنجاه هزار لیره حق‌العمل گرفته است. ناگفته نماند که رابطه با خارجیان و تأسیس فراموشخانه که اساس فراماسونری در ایران است و اعمال و افعال دیگر وی که باعث جزر و مدهای دریای زندگانی سیاسی اوست، خود چشمه‌ای از حقه‌بازی‌های ملکم بشمار می‌آید.

* * *

منحصر بر یک نمره

خدانندگان را بقدری که از عدم وصول تحریرات طهران پربشان بوم از زیارت دو پاکت مورخه ۳ و ۱۲ صفر که به فاصله چند روز بی در پی رسیدند مسرت و سرافرازی حاصل نمود. در پاکت مورخه ۱۲ صفر می فرمایند این پاکت سوم است، پس پاکت دیگر باید در راه مفقود شده باشد، زیرا که به بنده فقط همین دو پاکت رسیده است.

به محض وصول تلغراف جنابعالی در باب تبعید تاج محمدخان از سرحد سیستان از لاردرگرونیل مجلس ملاقات خواستم و تفصیل را بطوری که لازم بود بیان نمود. همه تقریرات بنده را در حضور من یادداشت کرد و گفت با کارگزاران هند بلافاصله مذاکره خواهد کرد. بعد از دو روز آورده دوباره دیدم، هنوز خبر نداشت. پس از دو روز دیگر به بنده رفته نوشت و به عجله خواهش کرد که بروم به وزارت خارجه او را ببینم. وقتی رفته کاغذی بیرون آورد که وزیر هند به خود لاردرگرونیل نوشته بود. آن کاغذ را به من داد که در همان اوطاق خود سواد و بعضی از فقرات آن را بردارم.

معنی کاغذ این بود که بنا به مذاکرات وزیر مختار ایران با جناب شما درباب تبعید تاج محمد خان در سرحدات سیستان برای فرمانفرما دستورالعمل فرستاده شد. مقصود لاردرگرونیل از این قسم عجله و معریت این بود که نسبت به ما یک اظهار همراهی مخصوص کرده باشد. بنده هم از این حسن اهتمام او بیان امتنان کردم. بعد همان شب خبر رسید که تاج محمدخان را پس خواستند و به قندهار برگشت. بنده هم این معنی را با تلغراف به تاریخ ۱۷ فوریه به جنابعالی عرض کردم. ولی این فقره تاج محمدخان در جنب آن مطالب دیگر که در آن صفحات دارم خیلی سهل است. چندی است که بنده در باب مسأله کلیه سیستان با وزرای اینجا رسماً یک مذاکره تازه‌ای برپا نموده‌ام. اگرچه در این باب از اولیای دولت علیه هیچ دستورالعمل ندارم، ولیکن چون به اقتضای سبک قدیم بنده در پیشرفت خدمات دولت هرگز هیچ فرصتی را به واسطه عدم دستورالعمل از دست نمی‌دهم. به مناسبت امور افغانستان از لاردرگرونیل مجلس مخصوص خواستم و تمام مسأله سیستان را از سرگرفتم. پس از بیان آن مقدمات و وقایعی که بندگان عالی خوب می‌توانند تصور بفرمایند، مطلب را به این معنی ختم کردم که تمام سیستان مال و جزو ایران است. دولت انگلیس محض اینکه شیرعلی خان را نرنجاند نصف سیستان را به او وا گذاشت. حالاکه شیرعلی خانی درمیان نیست باید تمام سیستان را که حق ایران است به ایران واگذارند.

هیچ لازم نیست که به جهت خودنمایی به تفصیل عرض نمایم که به این ادعای بنده وزرای اینجا چه می‌گویند و از بنده چه می‌شنوند؟ چندین بار لاردرگرونیل را مخصوصاً از برای این مذاکرات دیده‌ام. هنوز نمی‌دانم نتیجه چه خواهد شد؟ این قدر را می‌توانم عرض بکنم که به جهت انجام یک خدمت با معنی هر قدر تدبیر و علم و جرأتی که از یک سفیر پروبال شکسته می‌توان توقع کرد به عمل خواهد آمد و ان شاءالله سیستان مال ما خواهد شد. در باب کردها نیز بی آنکه منتظر دستورالعمل باشم مکرر با لاردرگرونیل حرف زدم و اصل مایه این فتنه و بخصوص آن نتایجی که از انقلابات آن صفحات به واسطه حضور همجوار مقتدر حاصل خواهد شد، همه را مشروحاً بیان و خاطر نشان کرده‌ام.

دستورالعمل مؤکد برای سفارت انگلیس به اسلامبول فرستاده‌اند. به سفیر عثمانی مقیم اینجا نیز که این اوقات در نظر سلطان محل اعتماد خاص است مطالب لازمه را حالی کرده‌ام. عقاید و تأکیدات او نیز قطعاً در اسلامبول مؤثر خواهد بود. ولیکن بدیهی است که ما هرگز نباید به این تدابیر بی‌مایه دل خود را خوش نمائیم. حفظ دولت در این اوقات شرایط و تدابیر دیگر لازم دارد. می‌فرمائید آنچه در این بابها به نظر بنده می‌رسد عرض نمایم. قبل از همه مطالب لازم است که اول یک نکته را خوب توضیح بکنم. در دنیا خیلی آدمها یافت می‌شوند که خیال خود را از قوعات آینده بهیچوجه پربشان نمی‌کنند. آسوده می‌نشینند و منتظر حوادث می‌شوند و پس از ظهور یک حادثه به فکر دفع آن می‌افتند و اغلب اوقات کار را به یک طوری پیش می‌برند. سلیقه و استعداد بنده بکلی برعکس آن نوع کفایت است. بنده حوادث آینده را بطور عجیب مثل اینکه واقع شده باشند قبل از وقت آشکار و روشن می‌بینم و هر حادثه‌ای که قبل از وقوع در نظر مجسم می‌شود عظمت و خطرات آن هر قدر هم زیاد باشد چاره آن قبل از وقت برای من ممکن و سهل می‌نماید، به این جهت رفع هر حادثه آینده را با کمال جرأت برعهده می‌گیرم. برخلاف آن همین که حادثه ظهور کرد دیگر از من بیکاره‌تر آدم در دنیا نیست. آن قوعات افغانستان و این حرکات کرد و عثمانی و آن اقداماتی که در سمت خراسان ظهور می‌کند همه را بیست سال قبل از این مثل روز روشن می‌دیدم و چاره همه اینها به نظر بنده خیلی آسان می‌آمد.

اما حالا به جهت اصلاح این حوادث واقعه حقیقتاً به نظر بنده هیچ چاره نمی‌آید و باز امروز در کمال وضوح مثل اینکه واقع شده باشند می‌بینم که عنقریب انواع مشکلات و خرابیها و بلایای عظیم بر سر دولت علیه هجوم خواهند

آورد. در این باب چنان علم قطعی دارم که اگر بخواهند از حلالی می توانم جمیع تفاسیل و فروعات و نتایج آن بلاهای آینده را یک به یک بشکافم. از آن طرف این راهم عرض کنم که چون این بلاها هنوز بروز نکرده اند، اگر چاره رفع آنها را حالا از من بپرسند باز با کمال جزأت عرض خواهم کرد که چاره کار هنوز خیلی آسان است.

در این مسائل مهم آنچه به عقل ناهص بنده برسد در کتابچه های جداگانه عرض خواهم کرد. ولیکن باید این فقره را از حالا باز مکرراً تصریح نمایم که نقص کلی کار ما این است که همیشه اصول مطالب را می گذاریم و بی فروعات می رویم. این خطای اصلی را که یکی از بدبختیهای عهد ماست به هر تدبیری که باشد باید رفع کرد. اگر طالب ترقی هستیم باید اول عقل خود را تا به اصول ترقی برسانیم. بیست و پنج سال است که در این حسرت باقی هستیم که اقلای یک روز یا یک دقیقه وزرای ما مشغول اصول مطالب باشند.

بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحنا فداه هزار بار به اولیای دولت به فرمایش ملوکانه به هر نوع زبان حتی به التماس اصرار فرمودند که بروید بنشینید و به جهت انتظام و ترقی دولت یک قرار درستی بدهید. نشد که در یک مسئله اقلای بر حسب اتفاق به اصول امور بپردازند. نشستند و هی حساب کردند و باز هم حساب ساختند. آخر این حساب و اینها این شد که سیر می کنیم.

مقصودم این است که بعد از این باید حکماً قدری هم مشغول اصول شد و با کمال تأسف عرض می کنم که این مسئله بزرگ خالی از اشکال نیست و اشکال عمده در این است که اصول تنظیم دول بر حسب ظاهر هیچ ربطی به نتایج عمل ندارند. مثلاً اگر از یک معلم تنظیم بپرسیم که به جهت نظم خراسان چه باید کرد؟ جواب خواهد گفت که باید وزارت داخله را از سایر وزارتها جدا کرد و همچنین اگر بپرسیم که مالیات فارسی را چه طور باید وصول کرد؟ خواهد گفت باید در شیراز بانک ساخت، و اگر باز بپرسیم چه باید کرد که افواج ما با کردها خوب بجنگند خواهد گفت باید رسم برات نویسی را از دفاتر دیوان برداشت.

موافق علم و سیلفه ما این جوابها بیهوده ربطی به مقصودات ما ندارد. عموم مطالب دولتی در همین حالت هستند.

سبب ترقی فرنگستان این است که در هر عمل تا به مبدأ اصلی بالا رفته اند و چون حصول این معنی بدون اجتهاد زیاد ممکن نیست، اغلب دول آسیایی آنکه بتوانند مبادی ترقی را ببینند، در فروعات جزئی غرق و متخیر مانده اند. در این بابها ان شاه الله کتابچه های روشن عرض خواهم کرد. اینکه می فرمائید بندگان اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه از اعطای امتیاز راه آهن از طهران تا به شاهزاده عبدالعظیم مضایقه نخواهند فرمود کمال مسرت حاصل شد. بتفصیل عمل در کتابچه علیحده عرض می شود.

در باب قندهار منازعه عظیمی در میان این ملت هست. وزرای حال که بنا به بولطیک اساسی و دائمی خود منکر هر نوع تسخیر تازه هستند، اصرار دارند که قندهار را تخلیه بکنند و از افغانستان بکلی بیرون برونند. وزرای سابق و کارگزاران هند فریاد می کنند که ما بیست میلیون لیره خرج کردیم و از برای حفظ امنیت سرحدات هند، قندهار را تصرف کردیم. حالا اگر این موقع معتبر را از دست بدهیم هزار نوع ضرر و پشیمانی خواهیم داشت. دوشنبه آینده در پارلمانت بر این مسئله مباحثه عظیم خواهد شد. چندبست که از طرفین در تدارک این منازعه هستند، اگر وزرا مغلوب شدند ناچار قندهار را حفظ می کنند تا به جهت ترک آن یک موقع دیگر به دست بیاورند، ولیکن اگر جانب وزرا غالب بیاید فی الفور قندهار را تخلیه خواهند کرد.

در باب مقرری این سفارت مرقوم فرموده بودید که وزارت جلیله به اخذ تنخواه مداخله نخواهد کرد. بهتر از این فرمایش نمی شود. این فرمایش یکی از آن اصول است که در اوراق قبل ذکر می کردم. هیچ وزیر ابداً نباید به اخذ هیچ تنخواه مداخله بکند. بدیهی است که دیانت و دینخواهی جنابعالی خیلی ارفع از بعضی تصورات است، ولیکن در اینجا حرف بر صفات شخصی وزرا نیست. مقصود کلیه قانون است که باید هیچ وزیر در هیچ موقع تحویلدار و مباشر حساب واقع نشود. تحویلداری و مباشرت حساب از سند وزارت باید بکلی جدا و محول به مأمورین مخصوص باشد. در این باب هم عرضهای مفصل خواهم داشت.

می فرمائید که یک وکیل در طهران معین بکنم که برات بنده را تصاحب کرده تنخواه آن را به من برساند. وکیل بنده امین السلطان است، ولیکن نمی توانم پنهان بدارم که از شنیدن این لفظ برات و شرایط وصول و ایصال تنخواه به چه حد مضوم و مایوس و ملول شدم. سی سال است که در فرنگستان مأمور داریم، کتابها نوشته شد، عمرها تلف شد، رسوائیها بار آمد و باز همان کثافتها* و همان قبایح که در ایصال جزئی مقرری سفرا از اول معمول بود هنوز باقی و برقرار است.

ما ناظران ملک، ما مشیران دولت به فرنگستان آمدیم، علوم و تجربه ها* جمع کردیم، بقدر وزرا بلکه سلاطین فرنگستان اختیار و قدرت از بندگان شاهنشاهی اخذ نمودیم، فرصتهای طولانی به دست آوردیم، خزانه دولت را بطور

* - اصل: کثافتها

* - اصل: تجربهها

دلخواه زیر و رو کردیم و آخر اینقدر کفایت و دولتخواهی پیدا نکردیم که رذالت این برات بازی را که در این عهد حتی میان ایلات بلوچ هم جایز نیست اقلأ از دایرة وزارت خارجه رفع نماییم.

شنیدم اولیای دولت یک صاحب منصب مالیه از خارج آورده‌اند و حالا به توسط او می‌خواهند رسوم تحصیل مالیات را نظم بدهند. نمی‌دانم صاحب منصب مشارالیه صاحب چه نوع پایه و مایه است. فهم و کفایت او هرچه باشد این نکته را باید مسلم بدانیم که یکی از کارهای عمده ما، بلکه اولین کار ما تنظیم امور مالیه ماست، ولیکن قبل از نظم رسوم تحصیل مالیات یک فقره دیگر هست که لزوم آن برای ما صد مرتبه مقدم‌تر است. باید اول همین قدر پولی که داریم دقت‌داری و رسوم جمیع و خرج آن را یاد بگیریم. به عاوت فرنگیها باید اول..... دولت را درست بکنیم.

در این باب تفصیلی عرض نمی‌کنم. اگر صاحب منصب مشارالیه واقعا دارای علم است قطعاً مسئله را از همین فقره شروع کرده است. در هر صورت نکته [ای] که در مسائل مالیه مخصوصاً تعلق به وزارت خارجه دارد و مراقبت آن به هر ملاحظه بر عهده بندگان عالی است اینست که از این مرد فرنگی بیرسم آیا مقرری سفرا را به چه طریق باید رساند؟ این مشکل معظم که سی سال به خزانه و به اعتبار دولت علی‌الدوام انواع ضرر را وارد می‌آورد و عقلای ایران در رفع آن سخت متحیر مانده‌اند! اگر موافق قاعده به این صاحب منصب اجنبی یا به یکی از شاگردهای او محول شود شبهه نیست که در چند روز بدون هیچ زحمت و هیچ ضرر رفع خواهد شد.

در این مسئله منحوس که عبارت از مقرری مأمورین باشد در تحریرات وزارت جلیله یک نکته دیگری هم بود که شکایات و نرفتهای گذشته ما تازه کرد. بنده نوشته بودم که یک ساله مقرری سفارت نرسیده است. در جواب می‌فرمایید سه هزار تومان از بابت مقرری اسماله عاید شما گردیده است. در امر مقرری سفارت تعیین فلان ماه و فلان سال چه فایده‌ای دارد. بنده عرض می‌کنم مقرری یک ساله این سفارت باقی است. این باقی را اگر مستوفیهای ما از بابت اسمال حساب بکنند یا از بابت سال گذشته، و این طلب مرا خواه در تحت ماه گاو بنویسند و خواه محول به برج شتر نمایند برای بنده و برای سفارت دولت چه فرقی خواهد کرد. مطلب اصلی این است که یک ساله مقرری این سفارت بر عهده دولت باقی است. اگر این باقی را از بابت اسمال حساب می‌کنند که باید داد و اگر از بابت سال گذشته حساب می‌کنند که باز به طریق اولی باید داد.

در مسئله پول توقع مخصوص بنده از اولیای دولت علیه همیشه این بوده است که مرا از آن حکمتهای کاردانی که در میان رذلهای بازار معمول است معاف بدارند. هر وقت ادعای بیجا بکنم مرا تنبیه بفرمایند. هر طلبی که دارم بدون اذیت بدهند و هر وقت حکمتشان اقتضا نماید که حقوق مثل بنده نوکری را نوش جان بفرمایند، پس صاف و صریح بگویند تا اسباب اذیت بیجا نشوم.

احتیاج به عرض نیست که این شکایات بنده بهیچوجه دخلی به شخص جنابعالی یا به شخص سایر وزرا ندارد. حرف من راجع به مسند وزارت جلیله خارجه است و این را هم عرض می‌کنم که اگرچه فقیر هستم و اگرچه در کثرت مخارج لندن سخت درمانده‌ام، ولیکن خدا شاهد است در این موقع مقصود عمده من حفظ حقوق شخصی خودم نیست. چون می‌دانم در حق جمیع چاکران همین طور معاملات و بلکه صد مرتبه بیشتر از اینها را روا می‌دارند، و چون خیلی روشن می‌بینم که از این سبک دیوان چه نوع خرابیهای وسیع بر دولت ما وارد می‌آید، تکلیف انسانیت می‌دانم که در اصلاح این سبک شوم که ما را به این روزگار انداخته بقدر فوه اصرار و ایستادگی نمایم. به مناسبت این مطالب عرض یک معنی دیگر که راجع به ملازمان عالی است به نظر بنده لازم می‌آید. بعد از این برای جنابعالی نه پول لازم است، نه حمایل رنگارنگ و نه مسند وزارت. سوابق خدمات و تجربیات سن و صفات معروفة جنابعالی، شما را از هر نوع افتخارات رسمی مستغنی کرده است. بعد از این در عین معزولی نیز کلام شخص جنابعالی از حکم وزرای منصوب محترم‌تر خواهد بود. شما امروز در ایران حجت دولتخواهی هستید. با چنان مقام و با آن عمق تدابیر که مخصوص جنابعالی است می‌توانید امروز در دایرة وزرای ایران حکمران ترفی واقع بشوید. از چه می‌تسید و منتظر چه موقع دیگر هستید؟ چه خطراتی بالاتر از اینها که امروز دور ما را گرفته‌اند و از برای اطمینان قلب شما چه مایه‌ای بهتر از اعتماد ملوکانه که قطعاً درباره شما به حد کمال است. پس برخیزید و از روی یک جوانی دولتخواهی این خودپرستان بی‌انصاف را که محض غارت حقوق ملت هم خود را و هم دولت را از دوش روزگار به این شدت عقب انداخته‌اند به شلاق کلام خود پیش برانید.

یکی ازخوشبینهای عصر ما این است که بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحنا فداه از برای شنیدن حرف حق و از برای قبولی طرحهای بزرگ همیشه حاضر بوده‌اند. با چنان شاهنشاه ترفی پرست و با چنان مواقت اوضاع شکی ندارم که اگر واقعا کمر همت بیندید می‌توانید کارهای بزرگ بکنید.

اثر این عرایض بنده به خاطر عالی‌هرچه باشد این نکته را باید همیشه در نظر داشت که در ایران به هرکاری که اقدام نمایند، خواه راه آهن، خواه تنظیم لشکر، خواه هواپللیک* دولت، خواه ازدیاد مالیات باید همیشه به اصول مطالب پرداخت. انگلیسیها در کابل مکاتبات دولت روس را با شیرعلی خان به دست آوردند. وزرای حاضر به اقتضای مصلحت

وقت این تحریرات را مخفی نگاه داشتند، این روزها مجبوراً چاپ کردند و اگر کنگره برلین منتهی به جنگ می‌شد دولت روس به اتفاق شیرعلی خان در سرحدات هند مشکلات گوناگون برپا می‌کرد. ظهور این طرح روس بالطبع میان خلق اینجا موجب شمانت زیاد شد، ولیکن وزرای حاضر انگلیس که مخصوصاً با دولت روس هواخواه مسالمت هستند سر این گفتگو را پوشانیدند.

به مناسبت این تحریرات کابل یک مباحثه دیگری ظهور کرد که اهمیت آن خیلی بیش از اینها بود. در میان بزرگان و روزنامه‌های معتبر شهرت یافت که دولت روس به وزرای سابق انگلیس تکلیف کرده بوده است که افغانستان و ایران را میان خود یعنی میان دولت انگلیس و روس تقسیم نمایند و وزرای انگلیس به این معنی تن در نداده بودند. این تکلیف روس را برای عدم دیانت پولطیک آن دولت بک تقصیر بزرگ قرار دادند. مباحثه به پارلمانت کشید. وزرای حاضر جواب گفتند که از چنان تکلیف روس در دفاتر رسمی دولت انگلیس هیچ آثاری نیست.

به واسطه این جواب وزرا گفتگوی رسمی در این مسئله خاموش شد، ولیکن از باب تحقیق می‌گویند این جهاب وزرا حقیقت چنان مذاکرات روس را بیشتر تقویت می‌دهد، زیرا که اگر در دفاتر رسمی آثاری از این مذاکرات نیست، پس در دفاتر غیررسمی هست. وانگهی اگر میان روس و وزرای سابق چنان مذاکرات واقع نشده بود می‌بایستی خود وزرای سابق آشکارا منکر این شهرتها باشند و حال اینکه وزرای سابق سکوت کردند.

به اعتقاد بنده دولت انگلیس به تقسیم ایران و افغانستان هیچ مایل نیست، بلکه به اقتضای وسعت مستملکات بی‌اندازه خود از اضافه تسخیرات تازه منتهای اکراه و تحاشی را دارد، و از آن طرف آشکار است که دولت روس اگرچه بعضی از قطعات ایران را مال خود می‌داند، ولیکن مادامی که با انگلیس در صلح است در تصرف آن قطعات تعجلی نخواهد کرد. با وصف چنان حالت این دو دولت به حکم جریان امور دنیا برای اصحاب بصیرت جای تردید نیست که منظور ومیل این دو دولت هرچه باشد، اوضاع ایران که آن دولت را روز بروز از اسلوب دولتی خارج می‌سازد، دولت روس و انگلیس را عنقریب مجبور خواهد کرد که وضع ایران را هم به اقتضای وضع حالیه دنیا تغییر بدهند.

نوه امپراطور آلمانیا که نوه ملکه انگلیس است این روزها عروسی می‌کند. از همه دول سفرای مخصوص فرستادند. حتی سفرای چین و جاپون هم حاضر شدند. بنده که به اصطلاح در نزد دولت آلمانیا نیز ایلچی و مظهر دولت ایران هستم می‌بایستی به اقتضای شرایط دولتی در آن مجلس حاضر باشم، ولیکن وقتی فکر کردم که پول زیست خود را و پول فرستادن این پاکت به چه تدبیرهای ننگ آور باید جا به جا بکنم و وقتی حساب کردم که علاوه بر مرارتهائی که به جهت تحصیل مخارج گذشته دارم، برای مخارج تازه تا چند ماه و تا چند سال باید در درگاه خیرخواهان دولت به خاک سجده بیقتم. دیدم با چنان سلیقه و خورخواهی اولیای دولت ما، در این موقع بهترین خدمات در نظر ایشان این خواهد بود که از این قبیل مطالب هیچ حرف نزنم.

می‌فرمائید پس آخر چه باید کرد؟ جوابی که دارم کم کسی در ایران خواهد فهمید، ولیکن گمان من این است که بندگان عالی خوب درک خواهند فرمود. در این عهد حفظ دولت قواعد و شرایط معین دارد. همه این قواعد دولتی مثل قواعد صرف و نحو عربی مشخص و مقرر شده است، چنانکه به جهت تحصیل زبان عربی کمال سفاقت خواهد بود که بخواهیم اساسی زبان را به میل خود تغییر بدهیم. از برای تنظیم دولت نیز منتهای جهالت خواهد بود که ما بنشینیم و شرایط علوم دولتی را موافق دلخواه خود تغییر بدهیم. یا باید از تحصیل زبان عرب صرف نظر نماییم، یا باید قواعد صرف و نحو را خواه ناخواه نقطه به نقطه متابعت بکنیم. یا باید از تنظیم دولت چشم پوشیم، یا باید اصول تنظیم را نقطه به نقطه قبول و پرستش نماییم.

اصول نظم کدام است؟ هر وقت این مبنائی که عرض کردم اولیای دولت ما قبول بفرمایند، خود ایشان بدون گفتن بنده پی اصول خواهند دوید و روح اصول را بهتر از بنده به دست خواهند آورد. در باب ممالک عثمانی که دول فرنگستان می‌خواهند به دولت یونانی پیشکش بکنند دو روز است سفرای دول در اسلامبول مجدداً مذاکره رسمی برپا کرده‌اند. از احتمالات این مذاکرات چیزی عرض نمی‌کنم، زیرا که تا ورود این پاکت نتایج مسئله در طهران مشهود خواهد بود.

ملکم